

نگاهی اجتماعی به پدیده فرهنگ جامعه سنتی در



اسلامی به رسمیت شناخته، سیاست وحدت در تکرار گری است، یعنی این که در فرهنگ عمومی وحدت داریم اما اجازه می دهیم که خرده فرهنگها کثرت خود را داشته و به فعالیت بپردازند. چون قومیتها با وجود آن که زیر چتر یک سرود و پرچم و فرهنگ ملی هستند، اما پوشش، غذا خوردن، گویش و در کل آداب و رسوم مربوط به خودشان را دارند و در درون این گره جغرافیایی به اسم ایران در صلح با هم زندگی می کنند.

در عصر ارتباطات با نسبت های فرهنگی مواجه شدیم، اما چیزی که مشاهده می شود ضربه هایی است که به ما می خورد و در اصطلاح فرهنگ پذیریم، این مقوله در مورد جوانان هم بیشتر نمود دارد.

باید چیزی را مطرح کنیم که به اشتباه در جامعه حاکم شده و آن تهاجم فرهنگی است. ما در اصل اشاعه فرهنگی را یک امر گزینشی می دانیم، نه یک امر اجباری. وقتی که فرهنگی از یک جامعه وارد می شود، هیچ اجباری در کار نیست، مردم گزینش کرده اند، این مسئله ای است که نباید فراموش کرد؛ به عنوان نمونه الان کسی اسلحه روی سر مردم نگذاشته که ماهوار داشته باشند یا مثلا فلان شبکه را نگاه کنند. باید قبول کرد که در پذیرش فرهنگی گزینش همراه است، ما وقتی می خواهیم تکنولوژی را بپذیریم، نمی آیم در جامعه ای مثل جمهوری اسلامی به عنوان نمونه خوک داری را بپذیریم. چون می دانیم که با ویژگی های ما همخوان نیست، چیزی را

به آن نزدیک شده و یکپارچگی فرهنگی را به وجود می آورند، ما امروز در جامعه فرهنگ غالب را از دست داده ایم و تنها خرده فرهنگها را به صورت از هم گسیخته بین افراد مختلف مشاهده می کنیم.

وقتی می گویم جامعه بین شهر و روستا دو قطبی شده، منظور همین است. روستاییان وقتی وارد شهرها می شوند فرهنگ خودشان را دارند در حالی که فرهنگ جامعه اطراف، اگر نگویم متضاد است، کاملا متفاوت است. این تضاد فرهنگی آن ها را اول به حاشیه شهر رانده و نسل های بعد کم کم وارد شهر شده و بعد ادغام فرهنگی به وجود می آید. در مهاجرت از شهر به کلانشهر هم نسل های دیگر در کلانشهر موقعیت خوبی پیدا می کنند چون در ابتدا به آن ها اجازه داده نمی شود که هر جایی که می خواهند زندگی کنند ولی به مرور زمان یاد می گیرند.

وقتی از خرده فرهنگها صحبت می کنیم، یکی از موضوعاتی که به ذهن می آید، بحث قومیتهاست. در جامعه ما قومیت های مختلفی وجود دارد که این تنوع در هیچ جای دیگر مشاهده نمی شود. در این قومیتها فرهنگ های مختلفی وجود دارد، آیا می توان گفت که این تفاوتها در وحدت فرهنگی به رسمیت شناخته شده اند؟

طبق آمار وزارت کشور، هشت قومیت در ایران به رسمیت شناخته شده اند و حتی سیاست های فرهنگی که دولت جمهوری

خاصی را در جامعه داریم که لزوما در تضاد با فرهنگ عمومی نیستند. فقط در شرایطی که زیر چتر فرهنگ عمومی هستند در پاره ای مواقع وجود دارند، مثل فرهنگ حاشیه نشینی یا خرده فرهنگ های قومیت یا خرده فرهنگ های بزهکاری که در بعضی مواقع فرهنگ عمومی را نقض کرده و تبدیل به ضد فرهنگ می شوند اما در بیشتر اوقات فرهنگ عمومی را تایید کرده و فعالانه در کنار آن به سر می برند.

یکی از مقوله های لازم فرهنگی در جامعه، وحدت فرهنگی است، چیزی که در جامعه مشاهده می شود، نبود این وحدت فرهنگی است، برخی کارشناسان خرده فرهنگها دیده، دلیل این امر است. وحدت فرهنگی ریشه در بود یا نبود فرهنگ عمومی ندارد، فرهنگ عمومی وجود دارد. اما این که می گوئید وحدت نداریم درست است و علت آن برمی گردد به این که سرمایه اجتماعی در جامعه ما شکل نگرفته است. سرمایه اجتماعی آن جسی است که مردم را به هم پیوند می دهد. در این خصوص نمی توانیم سرمایه اجتماعی را تعریف کنیم، فقط می توان برای آن شاخص تعیین کرد. این شاخصها عبارتند از اعتماد، مشارکت و همبستگی که بین مردم وجود ندارد، این شاخصها نشان می دهند که سرمایه اجتماعی تا چه میزان در جامعه وجود دارد، زیاد است یا کم. در جامعه ما به علت بی اعتمادی خیلی زیاد که ریشه در جامعه ریسکی دارد، چون ریسکها در جامعه ما خیلی بالا رفته باعث سلب اعتماد از همه چیز شده است. اعتماد بین فردی، اعتماد بین گروهی، اعتماد بین سازمانی و اعتماد بین افراد و دولت همه دچار گسستگی شده و همین باعث می شود جسی که باید بین افراد جامعه باشد، از بین رفته است. کم شدن سرمایه های اجتماعی مشکل مهمی است که از عارضه های آن می توان به بالا رفتن فساد، اختلافات و زدو خورد های خیابانی اشاره کرد که نشان دهنده پایین آمدن تحمل جامعه است.

این جسی یا سرمایه های اجتماعی چگونه باید ایجاد شود؟

کسی نمی تواند این سرمایه اجتماعی را به وجود بیاورد. باید عوامل اجتماع را درست کرد تا این جسی خود به خود به وجود آید. ریسکها در جامعه به حداقل برسد، مردم از یک رفاه نسبی برخوردار شوند، سعی در این نکنند که سر هم کلاه بگذارند. چون اگر این اتفاق بیفتد باز بی اعتمادی به وجود می آید. مردم وقتی رفاه و آسایش داشته و از ریسک های مختلف در عذاب نباشند خواه ناخواه سعی می کنند به هم اطمینان داشته باشند و ارتباط موثری با هم خواهند داشت.

شاخص اصلی برقراری این وضع سمت کدام طرف است؟

وسایل مشروع جامعه که بتواند شما را با اهدافی که دارید برساند.
ما به دلیل یک سری مسائل شاید مانند مهاجرت، مشاهده می کنیم که وحدت فرهنگی به چشم نمی خورد و به جای آن یک سری خرده فرهنگها حاکم شده که سبب شده فرهنگ غالب مفهوم خود را از دست بدهد، معمولا در جامعه خرده فرهنگها در کنار فرهنگ غالب

نوع نگاه غالب در جامعه ما به این سمت است که فرهنگ را در قالب هنر تعریف می کنند، شما به عنوان یک جامعه شناس چه تعریفی از فرهنگ دارید؟

اجتماعی
محمدرضا عطایی



فرهنگ در بحث جامعه به معنی عقلانیتی است که هر جامعه ای برای زیستن خودش انتخاب می کند. زیستن شامل انتخاب مسکن، انتخاب راه های برطرف کردن نیاز، خوردن، پوشیدن، راه های هنجار مند و راه های قانونی می شوند که همه این موارد را تحت عنوان فرهنگ طبقه بندی می کنیم، اینها اموری است که از نسل گذشته در سبب فرهنگی ما قرار گرفته و در نسل جدید ما حق انتخاب از این سبب فرهنگی را داریم.

ویژگی های فرهنگی یک جامعه در حد کلان آن به عنوان یک کشور چه باید باشد؟

هر جامعه ای فرهنگ خاص خودش را دارد. اما ویژگی های فرهنگی را آن گونه که «ادگار شاین» بیان می کند، در درجه اول، ریشه در نمادهای جامعه یا به عبارتی در ظاهر جامعه دارد، یعنی وقتی یک فرد وارد یک جامعه می شود هر چیز نمادینی که در جامعه می بیند حکایت از این می کند که در آن جامعه فرهنگ خاصی وجود دارد، مثلا شیوه رانندگی یا سبک های رفتاری مردم در خیابان یا به طور کلی هر چیزی که در درجه اول به چشم می خورد، مانند دست فروش ها نوع حمل و نقل همه اینها قسمت نمادین فرهنگ می شود، یعنی قسمت اول فرهنگ.

قسمت دوم فرهنگی در جامعه تا حدی عمیق تر است که به آن ارزش های جامعه می گوئیم. ارزش های جامعه عبارت است از راهی که من زمانی که با مشکل مواجه می شوم انتخاب می کنم تا مشکل را حل کنم. این ارزشها را به بد و خوب جامعه توصیف نمی کنیم، بلکه معتقدیم که هر کس شیوه خودش را دارد، به عنوان نمونه برای حل مشکل کمبود پول، من دزدی را انتخاب می کنم و شخص دیگری قناعت را و شخص دیگر قرض گرفتن را. این موارد ارزش های یک فرد یک جامعه است که روی کدام راه برای حل مشکل صحنه گذاشته است.

قسمت سوم مولفه های فرهنگی مفروضات اساسی جامعه است. یعنی چیزهایی که از گذشته به ما رسیده و عوض کردن آنها به این راحتی نیست. نمادها را به راحتی می توان عوض کرد، ارزشها را سخت تر می توان تغییر داد، اما برای تغییر مفروضات اساسی نسل باید عوض شود.

امروز در جامعه شاهد تضاد بین خرده فرهنگ های شخصی با فرهنگ عمومی هستیم که وحدت فرهنگی جامعه ما را به هم زده است، در این مورد چه توضیحی دارید؟

چیزی که تاکنون صحبت کردیم، فرهنگ عمومی است، یعنی فرهنگ حاکم بر کل جامعه. فرهنگ نماد کلی دارد، مانند پرچم و سرود؛ در زیر چتر این فرهنگ عمومی، خرده فرهنگ های